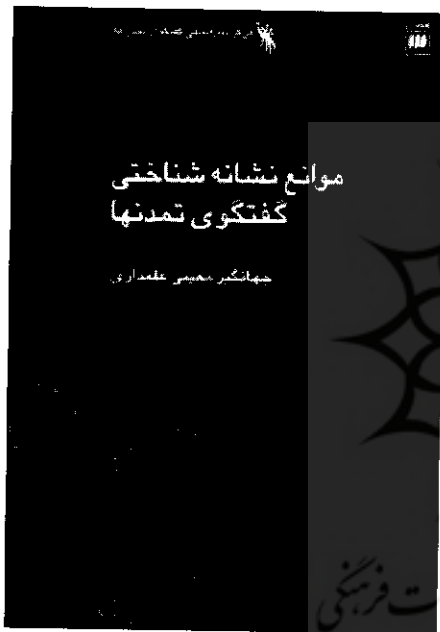


گفت و گوی تمدن‌ها؛ آرمان اندیشه‌ای در امکان یک امتناع

○ احمد رضا طاهری پور



○ موانع نشانه‌شناختی گفت و گوی تمدن‌ها
○ جهانگیر معینی علمداری
○ مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها و انتشارات هرمس
○ ۱۳۸۰، ۱۷۱ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه

مدخل

نشانه‌شناسی عبارت است از مطالعه نشانه‌ها و فرایندهای تأویلی. بنابراین چنان که امبرتواکو (۱۹۸۸) خاطر نشان کرده است، روابط ژرفی میان نشانه‌شناسی و هرمنوتیک وجود دارد، اما در واقع نشانه‌شناسی معاصر، کلاً مستقل از هرمنوتیک تحول یافته است؛ نشانه‌شناسی مدعی آن است که بیش از آن که نظریه‌ای درباب تأویل باشد، اساساً نظریه‌ای است در باب نشانه‌ها.^۱ در باور پیرس، نشانه‌شناسی چارچوبی ارجاعی است که هر مطالعه‌ی دیگری را در بر می‌گیرد.

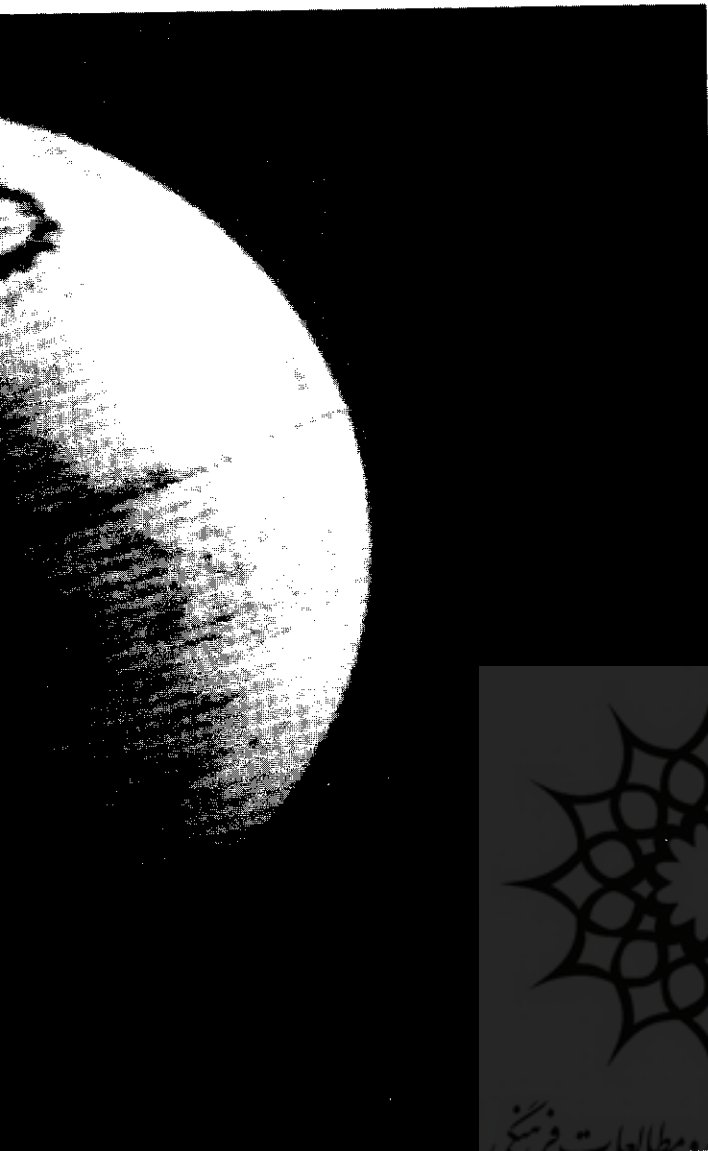
او می‌گوید: «هیچ‌گاه نتوانسته‌ام چیزی را مطالعه کنم. هر چه می‌خواهد باشد: ریاضیات، اخلاق، متافیزیک، جاذبه، ترمودینامیک، اپتیک، شیمی، آناتومی تطبیقی، نجوم، روانشناسی، آواشناسی، اقتصاد، تاریخ علوم، ورق بازی، مرد و زن... و به آن چونان چیزی غیر از یک مطالعه نشانه‌شناختی نگاه کنم.»^۲ نشانه‌شناسی همچون «دانش عمومی نشانه‌ها» تعریف می‌شود و به آن گرایش داشته است که تمامی آثاری را که در قلمرو علوم انسانی به پدیده‌هایی می‌پردازند که با یک رابطه‌ی دلالتی سر و کار دارند، به خود منضم کند... سویی دیگر این تمایل و عمومیت‌نگری نشانه‌شناسی، بسط لجام گسیخته‌ی این اصطلاح (از نشانه‌شناسی جانوری

نیمه دوم دهه ۷۰ میلادی از قرن معاصر، شاهد فضا، جنبش و دورانی است که در آن بزرگان نشانه‌شناسی؛ رولان بارت، آ. ژ. گره‌ماس، رومن یاکوبسن، ژولیا کریستوا، امبرتواکو، تامس سیبک، لویی پری تیو، ژن مارتینه، ژرژ مونن، کریستیان متز و بسیاری دیگر، در اوج خلاقیت فکری، در ساخت و پرداخت نظریات خود، نگاه، روش، و زبان جدیدی را در بررسی تحلیلی و خوانش پدیده‌ها پی ریختند.^۱

پیش از این اوج و شیوع، در واقع نشانه‌شناسی با افکار و آراء فیلسوف امریکایی چارلز سندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴)؛ شان رشته‌ای حقیقتاً مستقل را به خود گرفت.^۲

تقریباً همزمان با پیرس، فردینان دوسوسور، زبان‌شناس سویسی نیز نشانه‌شناسی را مطرح کرد.^۳ نشانه، محرک یا جوهر محسوسی است که تصویر ذهنی آن در ذهن ما با تصویر ذهنی محرکی دیگر با هدف برقراری ارتباط تداعی می‌شود.^۴

با توجه به آن که «یک چیز فقط هنگامی نشانه است که یک تأویل‌گر آن را به عنوان نشانه‌ی چیزی تأویل کرده باشد.» (موریس، ۱۹۳۸)؛



تا نشانه‌شناسی فرهنگ) بوده است، که تعیین حد و مرز موضوع و روش این رشته را تقریباً ناممکن می‌کند.^۷

در این میان و در قرن معاصر، محققان و پژوهشگران ایرانی نه تنها نقشی در تولیدات و تحولات این دانش نداشته‌اند، که حتی در میان نخبگان و فضاهاى آموزشی رسمی و عالی نیز چندان که شاید، با عنوان، مباحث کاربردها و کارآمدی‌های دانش نشانه‌شناسی، آشنایی چندانی حاصل نگشته است. از این روی، هر اثر قابل توجه، ترجمه، پژوهش و یا تدوینی که در این حوزه‌ی فراخ دانشی، منتشر شود، سعی و کوششی در خور تقدیر است. دکتری معینی علمداری، کوشیده است تا در پژوهشی عالمانه و با استفاده از روش نشانه‌شناسی، موانع نشانه‌شناختی گفت‌وگوی تمدن‌ها را تحلیل کند. **نمایه‌ای از کتاب**

کتاب، پیرامون شناخت و خوانش موانع گفت‌وگوی تمدن‌ها با روش نشانه‌شناختی صورت یافته است. مؤلف کتاب با اعتقاد به امکان گفت‌وگوی تمدنی، معتقد است که بر سر راه این گفت‌وگو، موانعی وجود دارد که در راه تداوم آن اختلال ایجاد می‌کند. وی موانع یاد شده را برطرف شدنی دانسته و به هیچ روی آنها را اموری مقلد و یا سرنوشتی محتوم نمی‌داند. (ص ۶) و بیان می‌دارد که استدلال‌های مطرح شده در این تحقیق را نباید در جهت انتقاد از ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها تلقی کرد بلکه باید آن را اقدامی در جهت تولید این ایده دانست و استقبال مجامع بین‌المللی از این ایده را نیز بهترین گواه بر مقبولیت اصل مراد و ضرورت همکاری میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌داند. (ص ۷)

نویسنده در فصل نخست کتاب با تفصیلی نسبی و به شکل انتزاعی (تقریباً فارغ از موضوع کتاب یعنی ایده‌ی گفت‌وگوی تمدنی) به توضیح و بررسی دانش نشانه‌شناسی و عناصر سازنده آن پرداخته و به قصد آشنایی خوانندگان ناآشنا با دانش نشانه‌شناسی، جزئیات یک نظام نشانه‌شناسانه و مفاهیم و اصطلاحات اصلی این رشته را بیان کرده است، که حتماً می‌تواند به مثابه متنی فشرده در جهت آشنایی اجمالی و عمومی با این دانش، مورد استفاده قرار گیرد.

فصل دوم کتاب با تعریف دو مفهوم اصلی پژوهش یعنی «تمدن» و «گفت‌وگو» آغاز می‌گردد. به دنبال آن در تفسیری نشانه‌شناسانه اوصاف و ویژگی‌های «تمدن» و «دیالوگ» ارائه شده است. در این تفسیر بر دو عنصر ارتباط‌گیری و دلالت تأکید شده

است و مدلولات آن دو برای مفاهیم مورد نظر شرح و بسط داده شده‌اند. در این فصل همچنین در این باره که چگونه تمدن‌ها به عنوان نظام‌های نشانه‌ای مستقل و بر اساس معیارهای نشانه‌شناسانه، با هویت‌هایی ویژه که نظام‌های ارجاعی خاص خود را دارند شکل می‌گیرند بحث شده است. فصل دوم کتاب زمینه و مقدماتی را فراهم می‌آورد تا مؤلف بتواند در فصل سوم و چهارم، مستقلاً و تفصیلاً موانع گفت‌وگوی تمدن‌ها را بررسی نشانه‌شناختی کند.

در فصل سوم و چهارم توضیح داده می‌شود که چگونه بر طبق نظریه نشانه‌شناسی، هویت‌هایی که ارجاع‌های گوناگون دارند، در ایجاد ارتباط با یکدیگر دچار مشکل می‌شوند و سپس پیامدهای آن مشکلات بر نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها تشریح می‌گردد.

فصل سوم که بیشتر به مبنای تئوریک این مشکلات می‌پردازد، عمدتاً بر پدیده تقلیل معنا به هنگام تماس تمدن‌ها تأکید می‌برد و فصل چهارم به تحولات تمدنی عصر حاضر و مانع ایدئولوژیک شدن نشانه‌ها اشاره کرده و تفسیری نشانه‌شناختی از آن ارائه می‌دهد.

فصل پنجم کتاب به زمینه‌ها و امکانات موجود برای غلبه بر غیریت‌سازی پرداخته است و فصل پایانی، جوانب مختلف ضرورت گفت‌وگوی تمدن‌ها را مطرح ساخته و به منظور غلبه بر موانع و از میان بردن محدودیت‌های نشانه‌شناختی گفت‌وگوی تمدن‌ها به ارائه راه‌حل‌های پیشنهادی می‌پردازد.

روابط ژرفی میان نشانه‌شناسی و هرمنوتیک وجود دارد،

اما در واقع نشانه‌شناسی معاصر، کلاً مستقل از هرمنوتیک تحول یافته است؛ نشانه‌شناسی مدعی آن است که بیش از آن که نظریه‌ای درباب تأویل باشد، اساساً نظریه‌ای است در باب نشانه‌ها

نفوذپذیری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها محیط مساعدی برای تقویت منطق گفت‌وگویی فراهم می‌آورد. در همین راستا مؤلف از نظریه‌ی «انسان‌شناسی» انتقاد کرده و به جای آن از نظریه «نیمه‌گشوده بودن نظام‌های نشانه‌ای» به دفاع پرداخته و به همین منظور بیان می‌دارد که: از نظریات «باختین»، «تودورف» و «کریستوا» بهره جسته است. (ص ۱۰)

تحلیل انتقادی

آنچه به اجمال گذشته نمایه و تصویری کلی از کتاب بود. اکنون در چارچوب مطالب مطرح شده در کتاب به طور فشرده و موردی، به نقد و بررسی پاره‌ای از آنها خواهیم پرداخت.

نمک در نشانه‌شناسی به مثابه‌ی روش روش‌ها

مؤلف خاطر نشان می‌سازد که در این پژوهش، نشانه‌شناسی را به مثابه روش روش‌ها برگزیده است و نه به عنوان نظریه یا امری در حفاصل میان نظریه و روش و نه حتی به عنوان روشی از میان روش‌ها. و در خصوص صلاحیت نشانه‌شناسی به مثابه روش روش‌ها بیان می‌دارد که: نشانه‌شناسی همچنان داعیه «فرا رشته‌ای» (meta-discipline) یا روش روش‌ها بودن را دارد... نشانه‌شناسی به عنوان روش روش‌ها و روشی کل‌گرا، دستمایه‌ی تحقیق حاضر درباره گفت‌وگویی تمدن‌ها به مثابه‌ی مسئله‌ای تجربی است. به علاوه مؤلف اظهار می‌دارد که: نشانه‌شناسی نه دانش به جهان بلکه دانش فرد نسبت به جهان را در کانون توجه قرار می‌دهد. (صص ۲۶-۲۲، ص ۵۵)

با این که مؤلف به نقل از توماس سبک به اختلاف میان نشانه‌شناسان در خصوص تقابل جایگاه نشانه‌شناسی به عنوان همه جایی بودن مناسبات نشانه‌ای (پیروان پیرس) و یا تأکید بر وجه تفسیری نشانه‌شناسی و پذیرش آن نه به عنوان روش روش‌ها، بلکه به مثابه‌ی یک آموزه در حفاصل میان «نظریه» و «روش» اشاره می‌کند. (ص ۲۲)، اما از ارایه توضیح بیشتر و شرح استدلالی این که چگونه نشانه‌شناسی می‌تواند روش روش‌ها باشد، می‌گذرد. و نیز بیان می‌دارد که هر گاه دامنه‌ی ابعاد چنین مَن روشی به نحو آرمانی، مرزهای دانش فرد نسبت به جهان را در بر می‌گیرد، چگونه و بر اساس چه قواعدی می‌توان به سامان مندی گفت‌وگو، میان فردیت‌های بی‌شمار و هویت‌های متعین و متکثر، اندیشید و یا اقدام کرد.

مؤلف به صراحت بیان می‌دارد که: در قلمرو نشانه‌شناسی رویکردهای گوناگونی وجود دارد که با اتکا به هر یک از آن برداشت‌ها، می‌توان به نتایج متعارضی در مورد امکان یا عدم امکان گفت‌وگویی تمدن‌ها دست یافت. از این روی بیان می‌دارد که: تفسیر نشانه‌شناختی برگزیده‌ای که قابلیت بیشتری در اثبات نظریه گفت‌وگویی تمدن‌ها دارد و با آن هماهنگ‌تر است رویکردی مبتنی بر «فهم ارتباطی» است که کتاب این روی آورد را ترجیح داده است. (ص ۹)

مؤلفه که موضوع کتاب را با روش نشانه‌شناسی؛ به مثابه‌ی ابزاری برای تحلیل ذهنی به کار بسته است مسئله زبان را در مرکز بحث قرار داده و به گفت‌وگویی تمدن‌ها از دریچه‌ی زبان نگریسته و ترجیح داده است تا صرفاً مبانی نشانه‌شناختی زبانی را در بررسی موضوع زبانی-غیرزبانی کتاب یعنی گفت‌وگویی تمدن‌ها به کار برد. ضمناً در کتاب از یک نظریه ترکیبی نشانه‌شناختی در تحلیل گفت‌وگوهای تمدن‌ها استفاده شده و عناصر متفاوتی از رهیافت‌های مختلف نشانه‌شناسی استخراج و نشانه‌شناسی با تقویت وجه اجتماعی آن در خدمت خویش تحلیلی گفت‌وگویی تمدنی قرار می‌گیرد و در همین خصوص مؤلف از مطالعات «ژاک دریدا» و «رولان بارت» بهره برده است. از دیگر سوی، در کتاب از منطق گفت‌وگویی دفاع شده و نظریه نشانه‌شناختی در خدمت تبیین منطق گفت‌وگویی قرار می‌گیرد. در اینجا فرضیه اصلی مؤلف این است که: عدم شخصیت^۸ نظام‌های نشانه‌شناختی تمدن‌ها، مانع گفت‌وگو نیست. و در مقابل توضیح داده می‌شود که چگونه سیال و لغزان بودن رابطه دال و مدلول و

اگر اصولاً، نفس گفت‌وگویی میان تمدنی و بینا فرهنگی از اصول طلائی اخلاقی- فرهنگی نوع بشری است،

آیا می‌توان

با روشی نشانه‌شناسانه ارزش باورهای تمدن‌ها

و فرهنگ‌ها را از حیث میزان دوری و نزدیکی،

تمایل، ظرفیت،

امکان بالقوه و یا بالفعل شان نسبت به

کانون گفت‌وگو، مقایسه کرد، سنجید

و سپس رتبه‌بندی کرد؟

«روش روش‌ها» و پاره‌ای از اموری که خواهد آمد، نوعی عدم انسجام ناشی از گزینش‌های پاره‌پاره (بدون توضیح) در نشانه‌شناسی و نادیده گرفتن الزامات هر پاره‌ی گزیده با الزامات دیگر پاره‌ها پیداست. با این همه چه بسا ترجیح مؤلف در پذیرش و تأکید بر نشانه‌شناسی به مثابه روش روش‌ها به جای تأکید بر نشانه‌شناسی با حیثیت هرمنوتیکی و به مثابه روش-نظریه؛ ناشی از وجود رویکرد تفسیری و هرمنوتیکی غالب در پسا مدرنیسم باشد که مؤلف آن را (پست مدرنیسم را) تقویت‌کننده مانعیت وجه زبانی ویتگنشتاین متأخر در گفت‌وگو دانسته است.

تمدن و فرهنگ

مؤلف محترم در عنوان کتاب و نیز در فصل دوم که به مبحث شناخت تمدن می‌پردازد ترجیح داده است که عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را به جای مثلاً «گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها» به کار برده و با نفی تمایزگذاری میان فرهنگ و تمدن، این تمایزگذاری را همانند تمایز میان فرهنگ مادی و فرهنگ غیرمادی، ناروا تلقی کرده و بیان دارد که: «در یک تعریف نشانه‌شناختی از تمدن، این تفاوت‌گذاری‌ها بین فرهنگ و تمدن، یا بین فرهنگ مادی و غیرمادی رنگ می‌بازد.» (ص ۶۹) این بیان عاری از توضیح در حالی است که مؤلف عملاً و در اثنای کتابه ضمن بحث از امکان و موانع گفت‌وگوی تمدنی، مکرراً و بدون ارایه هیچ توضیحی از ترکیب تمدن و فرهنگ استفاده می‌کند. (مثلاً: ص ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ...) و در مواردی نیز واژه فرهنگ را به تنهایی به کار می‌برد. (به عنوان نمونه: ص ۹۶، ۱۲۹، ۱۵۰). این رویه که از سویی ناظر به ضرورت تمایز میان فرهنگ و تمدن و از دیگر سوی اصرار مؤلف در عدم ضرورت تمایزگذاری میان فرهنگ و تمدن است نوعی عدم انسجام و گسست زبانی را در ادبیات کتاب پیش آورده است. در یک مورد که این گسست زبانی پیداسته می‌خوانیم: «باور به فراگردهای تمدنی لزوماً فرد را به تأیید گفت‌وگو سوق نمی‌دهد. چه بسا تمدنهایی که از لحاظ مادی، رشد زیادی داشته‌اند ولی از لحاظ مشارکت و ترویج فرهنگ مدنی و گفت‌وگو در سطح بسیار نازلی قرار دارند. در حالی که «مدنیّت» به معنای مورد نظر ما در توانا ساختن فرد به شنیدن حرف‌های دیگران سهم دارد... این گفته بیانگر آن است که گفت‌وگو فرهنگ خاص خود را می‌طلبد و در چارچوب یک فرهنگ مدنی، معنا پیدا می‌کند. این فرهنگ مدنی در چارچوب مناسبات بین فرهنگی، به دنبال رسیدن به تمدنی است که در آن عقلانیت و احترام متقابل اموری پذیرفته شده باشند.» (ص ۱۵۰)

غیریت و دیگرسازی

در فصل دوم، مؤلف با اتخاذ رویکردی خستی و بر کنار از ارزش‌دوایی آسیب‌زننده و مضر به حال گفت‌وگو، از دوگانه‌های متملن-غیر متملن تمدن شناسایی چون گوردن چاپلین، بگ بای، این خلنون، توین بی، کوئینگی، موس، دورکیم و دوشاردن سخن می‌گوید و این دوگانه‌ها را از آن حیث که در هر یک به وجهی، شکلی از غیریت و ناتملن در برابر تمدن تولید می‌گردد، به علت نقش سلیبی‌شان در متفی کردن زمینه و موضوع گفت‌وگو، غیرقابل دفاع دانسته است. ولی پس از آن با ارایه توضیحات بیشتری در فصل مربوط به غیریت و تمدن، اصل غیریت و دیگر سازی‌ها را طبیعی و حتی لازم و ضروری می‌شمارد و دیگر بودگی و دیگر شدگی را اجتناب‌ناپذیر دانسته و صرفاً شکل افراطی آن یعنی «غیریت سازی مفرط» را که به دشمن پنداری دیگر تمدن‌ها منجر می‌گردد مخل گفت‌وگو و مردود می‌خواند.

مؤلف می‌گوید: «به هر حال غیریت‌سازی»، در اساس خود امری ناگزیر است. هر گونه هویت انسانی به نوعی غیریت سازی متکی است. ولی می‌توان از غیریت سازی مفرط رهایی یافت یا به آن دچار نشد.» (ص ۱۱۴)

همان‌طور که کتاب می‌گوید: «اگر بخواهیم از اصطلاح فیخته استفاده کنیم، باید بگوییم که هر تمدنی باید بر این فرض استوار باشد که «من هستم» تا بتواند در برابر «دیگری» (تمدن دیگر) قرار بگیرد. این کشف هویتی و کشف دیگری... در دوگانه‌سازی بین «ما» و «آنها» معنا پیدا می‌کند.» (صص ۱۲۰-۱۲۱) به هر صورت، کتاب نمی‌تواند همچنان خستی و به دور از ارزش‌دوایی (درخصوص سطح تمدن و یا مرتبه‌ی فرهنگی

مطالب دقیق و درستی را که مؤلف در خصوص نقش سلبی و منفی مباحث پست مدرنیستی

در مسئله گفت‌وگو مطرح کرده است

مانع از توجه همزمان ایشان به جنبه ایجابی

و مثبت مباحث پسا مدرنی

در فرایند گفت‌وگو گشته و در نتیجه از نقش

و تأثیر دوسویه‌ی این مباحث در امر گفت‌وگو

غفلت شده است

دیگر این که مؤلف در حالی بر استخدام نشانه‌شناسی به مثابه روش روش‌ها تصریح دارد که در عین حال در چند مورد به صراحت می‌گوید: از نشانه‌شناسی به عنوان نظریه‌ی نشانه‌شناسی استفاده کرده است. (ص ۱۰) جنای از آن که اصولاً رویکرد تفسیری به نشانه‌شناسی و نشانیدن نشانه‌شناسی در جایگاه هرمنوتیکی‌اش از چنان مایه‌ای برخوردار است که فرض ذهنی و خارجی دانش نشانه‌شناسی بریده از تفسیر و تؤول را به چالش می‌کشد.

به بیان فوکو: هرمنوتیک مجموعه فنون و معارفی است که نشانه‌ها را به سخن گفتن و می‌دارند و به ما امکان می‌دهند تا معنایشان را دریابیم و نیز دریابیم که روابط و قوانین حاکم بر ترتیب و توالی آنها چیست. به تعبیر گویا و فشرده گیرو: «همه چیز نشانه است: فورانی از نشانه‌ها، درخت‌ها، ابرها، قیافه‌ها، آسیای قهوه و غیره، که همگی با لایه‌هایی از تؤولی لعاب شده‌اند که خمیرمایه معنا را ورز می‌دهد و عمل می‌آورد.»^{۱۰}

دیگر آن که نشانه‌ها فاقد معانی قطعی‌اند و برای دال‌ها، مدلول‌های اصیلی متصور نیست. «واژه‌ها خود چیزی جز تؤول نیستند.» این مطلبی است که خود مؤلف نیز در مبحث چند معنایی بودن نشانه‌ها بیان اشاره می‌کند و ایده‌ی چند معنایی بودن نشانه‌ها را که محصول تفسیر است با کارکرد رهایی از کلام محوری (Logo centerism) و گریختن از زبان تحکم‌آمیز و اقتدارگرا؛ برای دستیابی به زمینه گفت‌وگوی تمدنی کاملاً مثبت ارزیابی می‌کند (ص ۷۴). مؤلف در همین خصوص به تعبیر فوکویی «همواره ناتمام» و تعبیر دریایی نوشتن در زیر سایه‌ی پاک کن» و «نشانه‌پردازی نامحدود» پیرس اشاره می‌برد و نیز تصریح می‌دارد که: در چند معنایی بودن و خود زاینده‌ی نشانه‌شناسی پیرسی (که مورد نظر مؤلف است)، دیگر مسأله «تؤول» نیست بلکه مسأله «تؤول تؤول» است. (ص ۷۴)

و نهایتاً این که مؤلف می‌پذیرد که: انسان‌ها، مفسر و تؤول‌گر واژه‌هایند... انسان‌ها هستند که معانی را به واژه‌ها نسبت می‌دهند. (ص ۸۷)

واژه‌ها گرسنه معانی‌اند. در نشانه‌شناسی پیرس نیز نشانه همواره باید تؤول شده و با استدلال همراه باشد و این به معنای آن است که نمی‌توان از شناخت قطعی نشانه‌ها به طور تجربی سخن گفت و نشانه‌ها همواره از تحلیل‌های تجربی می‌گریزند و باید همواره به تفسیر متکی باشند. (ص ۲۵) بنابراین در مورد تلقی نشانه‌شناسی به مثابه

در مطالعه میان تمدنی و یا میان فرهنگی) پیش رود. در همین خصوص می‌توان پرسید: وقتی کتاب که بر اهمیت «توانش ارتباطی» (Competence communicative) هابرماسی در زیست جهان مشترک انسانی و «جهان ما»ی هوسرلی در راستای امکان‌سازی و پیشبرد گفت‌وگوی تمدنی تأکید ویژه دارد آیا تمدنی که به هر دلیل و یا علت از توانش ارتباطی‌تر افزون‌تر و غنای کیفی‌تر اخلاق گفت‌وگویی برخوردار است پیشرفته‌تر هست یا نیست؟ و یا اگر اصولاً نفس گفت‌وگوی میان تمدنی و بینا فرهنگی، از اصول طالبی اخلاقی - فرهنگی نوع بشری است آیا می‌توان با روشی نشانه‌شناسانه ارزش باورهای تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را از حیث میزان دوری و نزدیکی، تمایل، ظرفیت، امکان بالقوه و یا بالفعل‌شان نسبت به کانون گفت‌وگو، مقایسه کرد سنجید و سپس رتبه‌بندی کرد؟

پاسخ کتاب به این پرسش مثبت است. چرا که مؤلف بیان می‌دارد: «در واقع یکی از معیارهای موجود برای مقایسه میزان تمایل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به گفت‌وگو این است که بستجیم فهم و توانش ارتباطی تا چه حد جزئی از مدنیت و یکی از ویژگی‌های بارز آن به شمار می‌رود. از این لحاظ وضعیت تمدن متبیر است و وضع ثابتی ندارد.» (ص ۱۴۹) با توجه به این که مفاهیمی کلی چون تمدن و فرهنگ از جمله مقولات و امور تشکیک‌پذیر و یا نامتوالی‌اند در هر حال، به هر میزان که ظرفیت‌های تمدنی - فرهنگی گفت‌وگو ناقص و یا ترازهای توانش ارتباطی خالی باشد، آن تمدن به همان نسبت ناتمدن و مردمانش نیز به همان نسبت نامتمدن‌ترند. و این شکلی دیگر از همان تمدن - نامتمدنی است که مؤلفه نمی‌تواند واقعیت آن را (حتی فارغ از سلطه‌ی قدرت) در جهان واقعی گفت‌وگوهای نابرابر نادیده انگارد.

در عین حال که یک نکته تأمل‌برانگیز در این میان آن است که: دلوری نهایی درباره معیارهای نهایی و نیز سطوح ممکن و ناممکن از توانش ارتباطی، مدنیت و گفت‌وگو که وابسته به شروط و حالاتی هستند که خود محصول وضعیت پیشرفت روندهای دوره‌ای گفت‌وگویی است که هنوز رخ نداده است تا چه حد متبیر خواهد بود؟ گفت‌وگوی نارخداده‌ای که پیش‌بینی‌های ساحران نیز در آن راه به جایی نمی‌برد.

مشکل آسیب‌شناسی گفت‌وگوی نارخداده

یک مشکل اساسی که احتمالاً به صورت پرسشی دائمی در طول مطالعه‌ی کتاب، ذهن خواننده را درگیر می‌کند این است که: آیا مؤلف در این کتاب اوضاع و مراحل گفت‌وگوهای صورت نگرفته‌ی قبلی را آسیب‌شناسی می‌کند و یا آن که گفت‌وگوهای هر چند نا رخ داده ولی احتمالی آینده را در میان تمدن‌های موجود و در موطن ذهن، مانع‌شناسی نشانه‌شناختی می‌کند؟ تمدن‌هایی که پیوسته پیچیدگی‌هایشان افزوده می‌شود و هویتی‌هایی در حال باز تعریف و باز شناخت خود هستند به ویژه که مؤلف نیز تمدن‌ها را به عنوان «دوره‌های تاریخی طولانی» ارزیابی کرده است.

از این حیثه کتاب در هاله‌ای از کلی‌گویی و ابهام، و وضعیتی غیرتجربی فرو رفته است. چرا که جز در دو مورد: یکی، شرق‌شناسی استعماری که از نمونه‌ی گفت‌وگوهای یکسویه و در واقع ناگفت‌وگوهای رخ داده تاریخ معاصر در میان دو کلی‌میه، شرق مستعمره و غرب استعمارگر است. (صص ۱۳۲-۱۳۴) و دیگری، گفت‌وگوی چپ و راست سیاسی در غرب (صص ۱۴۵-۱۴۴)، در سایر موارد، حیثیت تجربی موضوع کتاب تحقق نیافته است.

از این روی ادعای مؤلف محترم که «در تحقیق حاضر، یک روش کل‌گرا (نشانه‌شناسی) برای توضیح یک مسئله تجربی (موانع موجود بر سر راه گفت‌وگوی تمدن‌ها) به کار گرفته شده است.» (ص ۵۵) به طور اساسی محل تردید است. به ویژه با توجه به آن که گفت‌وگوها در آینده‌ی هر منوتیکی کنش‌های بین‌الذاتانی طرف‌های گفت‌وگو، روی بیوستاری از بودن - شدن‌های شناور و در حرکت رخ می‌دهد؛ ادعای تجربی بودن، سرشار از ابهام است. پیش از این گذشت که در نظام

**همه مباحث کتاب با اهمیت است
به ویژه مباحثی اساسی چون «تقلیل معنا»
و نیز «خاصیت نشانگی» در گفتمان و ایدئولوژی
و نیز مطلب مهم انگاره‌ی غیریت‌سازی افراطی
دشمن ساز و بحث هویت - مقاومت‌های وارونه
که از جمله مسایل مبتلا به
و مسلط امروز ایران ما و جهان معاصر ماست**

نشانه‌شناسی پیرسی مورد توجه مؤلف، نشانه‌ها همواره از تحلیل‌های تجربی، می‌گیرند و همواره باید به تفسیر متکی باشند (ص ۲۵) و به هر حال اگرچه مؤلف نشانه‌شناسی را به عنوان روش روش‌ها برگزیده است اما این روش کل‌گرا در موضوعی تجربی، ویژگی‌های متناسب با موضوع تجربی خود را می‌یابد و در نتیجه اشکال و سوال به قوت خود باقی است.

غفلت از دوسویگی پست مدرنیسم و اسطوره

مؤلف در مقام برشمردن پارهای از اصلی‌ترین موانع گفت‌وگو با رویکردی نشانه‌شناختی، شکلی از ایده‌های زبانی متأثر از «وینگشتاین متأخر» و «وینچ» را به مثابه‌ی سدی در برابر گفت‌وگو مطرح می‌کند که فرهنگ‌ها را موجودات منحصر به فرد و کاملاً جفا از یکدیگر تلقی می‌کنند. (صص ۱۳۸-۱۴۲).

سپس بیان شده است که در همین جا مباحث پست مدرنیسم نیز مزید بر علت گشته و این نگرش منفی و مانع‌زبانی را نسبت به گفت‌وگو تقویت کرده‌اند. مؤلف اظهار می‌دارد: «فلاسفه پست مدرن فرانسوی در آثار خود بر امر گفت‌وگو و ارتباط تأکید ندارند. مهمتر از آن استدلال این متفکران درباره توانایی‌های گفت‌وگویی بشر تحت الشعاع دیدگاه‌های آنان درباره «بازی قدرت» (فوکو)، «کلام محوری» (دریدا)، «چیرگی وانموده» (بودریار) و «فروپاشی روایت‌های اعظم» (لیوتار) قرار دارد. اینان به گونه‌ای استدلال می‌کنند که احتمال پذیرش گفت‌وگو از سوی شرکت‌کنندگان تضعیف و به جای آن مسئله نابرابری و تعارض منافع طرفین گفت‌وگو برجسته می‌شود.» (ص ۱۴۲) گویا مطالب دقیق و درستی را که مؤلف در خصوص نقش سلبی و منفی مباحث پست مدرنیستی در مسئله گفت‌وگو مطرح کرده است مانع از توجه همزمان ایشان به جنبه ایجابی و مثبت مباحث پسامدرنی در فرایند گفت‌وگو گشته و در نتیجه از نقش و تأثیر دوسویگی این مباحث در امر گفت‌وگو غفلت شده است.

در جهت اشاره به جنبه‌ی ایجابی پست مدرنیسم ممکن ساختن و پیشبرد گفت‌وگو، می‌توان به نقش مؤثر آن در تضعیف بنیادهای ایدئولوژی (ایدئولوژی به مثابه آگاهی کاذب) اشاره کرد. که کتاب نیز آنجا که از ایدئولوژیک شدن نشانه‌ها بحث کرده است به درستی بر آن همچون مانعی اساسی در پیش روی گفت‌وگو تأکید کرده است. (صص ۱۰۶-۱۰۰)

تردیدها و نقصان‌هایی که وضعیت و اندیشه پست مدرن پیش می‌کشد صرفاً

زاینده‌ی شکی عمیق و فزاینده نسبت به اعتبار ایدئولوژی‌ها نیست، بلکه نوری به خوبخانه و تاریکخانه‌ی ایدئولوژی‌ها می‌اندازد و آب می‌اندازد. پسامردن، تکرر را با روایت‌هایی که هر یک پارامترهایی از تفاسیر حقیقت‌ها را با خود دارند جا می‌اندازد و دلالت‌های ایده‌های مطلق و دگم‌های مطلق‌اندیشان را به ناگجا ارجاع می‌دهد.

دیگر، «اندیشمندان نسل پس از «لویی آلتوسر» و نسل پست مدرن مانند لیوتار و بوردریار، نظام فکری مارکسیسم را تنها یکی از هزاران قلم کالایی می‌دانند که در فروشگاه عقاید همواره بر روی پیشخوان است.»^{۱۱} از سویی می‌توان به نقش مثبت تکرر رسانه‌ها در تمهید زمینه‌های گفت‌وگو اشاره کرد که در کتاب نیز ضمن بحث از نوشدگی ارتباطات و سرعت فزاینده‌ی ارتباطات در تکنولوژی‌های اطلاعاتی به آن توجه شده است. (ص ۱۵۲)

پیوند تکرر رسانه‌ها با مباحث پسامردن نشان می‌دهد که نمی‌توان از نقش پست مدرنیسم در تکرر نظام‌های معنایی و تسهیل فرایند گفت‌وگو گذشت. «تحلیل‌گران امور ارتباطی بارها به مسئله تکرر رسانه‌ها و گفتارها در تفکر پست مدرنیسم اشاره داشته‌اند.»^{۱۲}

نحله‌ی پست مدرنیسم، همچنان واجد عناصر دیگری با کارکردهای تسهیل‌گرانه در امر گفت‌وگو است. عناصری که کتاب نیز فارغ از پست مدرنیسم بر آنها تأکید برده است. از این روی علی‌رغم یأس، بی‌ریشگی و وجود هرج و مرج ذاتی در روند تحول و کثرت گفتمان‌ها، جنبه‌ی مثبت و شعف‌انگیز پست مدرنیسم یعنی، اهمیت تنوع، ضرورت تساهل، لزوم تفاهم، آزادی کوشش، سرنگونی ساختارهای دیرینه‌ی حکومت و امکان کسب فهم و معرفت متقابل از نظرها پوشیده نمی‌ماند.^{۱۳}

بدین ترتیب پست مدرنیسم قادر است تا به مثابه نفی استبداد قاعده‌ها در سنت و مدرنیسم، پارامترهایی از گفتمان‌های متفاوت را به نحوی گزیده و فارغ از الزامات گفتمانی در کنار هم بنشانند.

مانع دیگری که مؤلف به درستی پیش روی ایده‌ی گفت‌وگو دیده و به نقد و نفی نشانه‌شناختی آن پرداخته است و در عین حال به مانند مانع پسامردن از حیثیت دو سوپه و وجه ایجابی آن در تسهیل امور گفت‌وگو غفلت شده مانع اسطوره است.

مؤلف بیان می‌دارد که: «اسطوره تاریخ زبانی می‌کنند و دل‌ها را از محتوا تهی می‌سازند. این اسطوره‌ها نه تنها جایگاه فرد را در فرهنگ و تمدن و نظم اجتماعی موجود تثبیت می‌کنند بلکه تصویری نادرست از فرهنگ و تمدن ارائه می‌دهند. این امر فی نفسه مختل گفت‌وگوی تمدن‌هاست... هنگامی که یک معنا در درون یک فرهنگ یا تمدن از تاریخ و جغرافیای آن تمدن جدا می‌افتد و جنبه‌ی اسطوره‌ای پیدا می‌کند در واقع به صورت متصلب در می‌آید. در این حالت حاملان آن فرهنگ یا تمدن به مرحله‌ای از خود بیگانگی می‌رسند و از شعور و آگاهی لازم برای درک مضامین اصیل تمدنی خود محروم می‌شوند... اسطوره‌ها مانع برقراری ارتباط بین آنان و تمدنشان می‌شوند. بدون شک چنین افرادی نمی‌توانند به عنوان نمایندگان یک تمدن یا تمدنی دیگر وارد گفت‌وگو شوند. با توجه به این امر می‌توان چنین استدلال کرد که اسطوره‌ها جزء موانع نشانه‌شناختی گفت‌وگوی تمدن‌ها محسوب می‌شوند.» (صص ۱۰۹-۱۰۸)

اما چه بسا واقعیت این است که به تعبیر «ریکور»، انسان مدرن نه می‌تواند از اسطوره خلاص شود و نه می‌تواند آن را در شکل ظاهری‌اش بپذیرد. اسطوره همراه ما خواهد بود، اما همیشه باید با آن برخوردی انتقادی داشته باشیم.^{۱۴}

«میرچالیاده» نیز در کتاب اسطوره‌ها روایه‌ها را می‌گوید: اسطوره‌ها حتی با کارکردهای انحراقی، اما همواره در جوامع (حتی مدرن) عمل می‌کنند.^{۱۵}

ریکور در رهیافت هرمنوتیکی خود می‌گوید: بوتلمان، پیچیدگی اسطوره را منکر است... او در نمی‌یابد که اسطوره مباحثی تمدن و ساحتی شبه نمادین دارد و اسطوره‌زدایی فقط در مورد ساحت دوم معتبر است.^{۱۶} از نگاه ریکور «درست به همان شکل که زبان‌ها، اصولاً به همدیگر ترجمه پذیرند اسطوره‌ها نیز افق جهانشمولی دارند که به آنها امکان می‌دهد تا از سوی فرهنگ‌های دیگر فهمیده شوند.»^{۱۷}

بنابراین شبیه به همان تصویری که مؤلف از «آرمان» و نقش زاینده‌ی آن در گفت‌وگو دارد و میان آرمان و ایدئولوژی تفاوت قابل استه از سویی بر حفظ آرمان‌هایی چون «عدالت» و «آزادی» تأکید می‌کند و در مقابل، ایدئولوژی‌های میراننده‌ی نشانه‌ها و معانی سیال نهفته در آرمان‌ها را مانع گفت‌وگو می‌داند (ص ۱۰۳)؛ ریکور نیز درخصوص اسطوره می‌گوید: ظرفیت زبان در گشایش دنیاهای جدید است. شعر و

اسطوره نوستالژی دنیایی فراموش شده نیستند. آنها سازنده‌ی آشکارگری دنیاهای بی‌سابقه‌اند گشایشی به سوی دنیاهای ممکن دیگر که حدود موجود جهان فعلی ما را تعالی می‌دهند.^{۱۸}

بنابراین چه بسا که مؤلف با توجه به تأکید ویژه و درست بر اجتناب از تقلیل و کاهش معنا، به مثابه‌ی مانعی اساسی در پیش روی گفت‌وگو؛ خود در خصوص پسامردن و اسطوره دچار تقلیل و کاهش معنا شده است.

ضرورت توجه ویژه به مابای و مبادی معرفتی نشانه‌شناسی:

توجه به معرفت‌شناسی دانش نشانه‌شناسی به عنوان نو دانشی که هنوز و همچنان در دوره‌ی جنینی خود به سر می‌برد ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید البته در این کتاب نه مجال آن بوده و نه مؤلف در مقام و قصد آن بوده است. (اما تا آنجا که مؤلف نشانه‌شناسی را به ویژه به مثابه روش روش‌ها مطرح می‌کند به او مربوط است) و طبعاً کل اعتبار معرفتی احکام و آموزه‌های این دانش به مثابه اصولی موضوعی پذیرفته می‌شود. بنابراین نقل قول مؤلف از ژولیا کریستوا (که ذکر خواهد شد) تا زمانی که اعتبار معرفت‌شناختی احکام دانش نشانه‌شناسی در رویکردها، حوزه‌های وابسته و متنوع آن، تفصیلاً نقد و ارزیابی نگردد، صرفاً در حد ادعایی تمامیت خواهانه باقی می‌ماند. در این صورت ذکر پارهای فواید و سودمندی برای نشانه‌شناسی از سوی مؤلف (صص ۵۲-۵۱) نیز مسئله معرفتی دانش نشانه‌شناسی را حل نمی‌کند.

ژولیا کریستوا (از هواداران نشانه‌شناسی دلالت) در راستای تعیین شرح وظایف جدید نشانه‌شناسی بر این باور است که: موضوع نشانه‌شناسی باید تماماً یک «علم انتقادی» و در عین حال «انتقادی از علم» باشد و به علاوه نشانه‌شناسی باید و می‌تواند منطولات ایدئولوژیک روش‌شناسی‌ها را آشکار سازد و در نهایت درباره‌ی معرفت‌شناسی سخن بگوید. زیرا نشانه‌شناسی می‌تواند شبکه (ماتریس) فراشدهای شناخت را روشن کند. (ص ۳۹)

خاتمه

موانع نشانه‌شناختی گفت‌وگوی تمدن‌ها حاوی مطالب مفید و آموزنده‌ای درخصوص شناخت موانع پیش‌روی گفت‌وگوی تمدن‌ها با روشی نشانه‌شناختی است. همه مباحث کتاب با اهمیت است به ویژه مباحثی اساسی چون «تقلیل معنا» و نیز «خاصیت نشانی» در گفتمان و ایدئولوژی و نیز مطلب مهم انگاره‌ی غیریت‌سازی افراطی دشمن‌ساز و بحث هویت-مقاومت‌های وارونه که از جمله مسایل مبتلابه و مسلط امروز ایران ما و جهان معاصر ماست.

یک ویژگی برجسته‌ی کتاب که نشان از سخت‌کوشی و ابعاد گشتاوری پژوهشی مؤلف در تدوین آن دارد، غنای منابع ارجاعی کتاب است که در کثیری از موارد با توضیح مفیدی درباره‌ی موضوع اصلی کتاب ارجاعی نیز همراه گشته است تا راهنمای مفیدی برای مطالعه تفصیلی‌تر خواننده‌ی علاقمند فراهم آورده باشد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- پی‌یر گیرو، نشانه‌شناسی، ترجمه‌ی محمد نبوی، نشر آگه چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۰
- ۲- همان، ص ۱۴۵
- ۳- همان، ص ۱۴۷
- ۴- همان، ص ۳۹
- ۵- همان، صص ۱۴۴-۱۴۳
- ۶- همان، ص ۱۴۵
- ۷- همان، ص ۱۵۱
- ۸- به نظر مؤلف به طور کلی نباید به تمدن‌ها شخصیت داد و آنها را به عنوان موجوداتی مستقل در نظر گرفت و یا به هویت‌هایی یکپارچه و انامواره تشبیه کرد بلکه مناسب‌تر است که تمدن‌ها را به عنوان «دوره‌های تاریخی طولانی» با پارهای از ویژگی‌های متمایز در نظر گرفت. (ص ۵۷)
- ۹- همان، ص ۵۷
- ۱۰- همان، ص ۶۶
- ۱۱- اکبر، ص. احمد پست مدرنیسم و اسلام، ترجمه‌ی فرهاد فرهنگ‌سفر، تهران، نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰، ص ۳۸
- ۱۲- همان، ص ۴۰
- ۱۳- همان، صص ۷۰-۶۹
- ۱۴- پل ریکور، زندگی در دنیای متن، ترجمه‌ی بلک احمدی، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱
- ۱۵- همان، ص ۱۰۱
- ۱۶- همان، صص ۱۰۵-۱۰۴
- ۱۷- همان، ص ۱۰۵
- ۱۸- همان، ص ۱۰۸